

## مهمترین و جانگدازترین واقعه‌زمان محمدشاه

عباس میرزا نایب‌السلطنه، محمد میرزا و قائم‌مقام راجع‌مقام حضرت رضا فرستاد تا هر دو سوگند یاد کنند که بیک دیگر خیانت ننمایند و تیغ محمد میرزا بر قائم‌مقام حرام باشد چون محمد میرزا در اثر کاردانی قائم-مقام بتخت نشست و در تحت تاثیر افکار سوء و مغرضانه در باریان او را در باغ نگارستان محبوس نمود و امر کرد تا در شب ۲۹ صفر ۱۲۵۱ او را خفه کنند.

برای بحث

یکی از وقایع مهم و تأسف آوری که در زمان سلطنت محمد شاه قاجار در شهر تهران اتفاق افتاد واقعه قتل میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی وزیر دانشمند و با تدبیر ایران میباشد چون این موضوع از وقایع بسیار جانگداز و قابل توجه این عصر است اینک جریان آنرا بطور مشروح باطلاع خوانندگان عزیز میرسانم . تاکنون راجع باین پیش آمد تأثر آور از طرف دانشمندان و نویسندگان ایران مطالبی در مجلات ایران منعکس گردیده ولی بهترین تاریخچه‌ای که راجع باین امر نگارش یافته بوسیله آقای باقر قائم مقامی نواده قائم مقام تنظیم شده است که من در این مقاله از مطالب مهم و حساس آن استفاده‌های شایان نموده‌ام...

\*\*\*

پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام میرزا عیسی نام داشت ولی در بین مردم معروف به میرزا بزرگ سیدالوزراء بود. میرزا عیسی قائم مقام درسلك وزرای آقا محمد خان منسلک گردید و در سال ۱۲۱۸ قمری هنگامی که فتحعلیشاه

حسن‌علی میرزا فرزند خود را بحکومت تهران گماشت میرزا عیسی را وزیر او نمود و یکسال بعد که لیاقت و کاردانی خود را نشان داد بسمت پیشکاری عباس میرزای نایب‌السلطنه منصوب گردید و در تبریز «قائم مقام صدارت کبری» لقب گرفت .

میرزا عیسی در سال ۱۲۳۷ هجری قمری در تبریز در اثر ابتلای به بیماری وبا در سن هفتاد سالگی درگذشت و در جوار شاه‌حمزه مدفون شد و قبر وی اکنون زیارتگاه عموم است .

میرزا عیسی از مردان دانشمند و پرهیزکار زمان خود بود و در راه خدمت بکشور زحمات زیاد کشید .

«ژانگموریه» در سفرنامه خود از او تمجید زیاد میکند و او را سرآمد مردان ایران میدانند و درباره او چنین مینویسد : «من از طرف سفیر انگلیس در تهران برای او هدیه بردم ولی میرزا عیسی از قبول آن امتناع ورزید و گفت چون در ایران معمول است که دست خالی نزد بزرگان نمی‌روند خوبست که این هدیه را از طرف خودتان ببه شاهزاده پیشکش نمائید . . . .»

باز او می‌نویسد در کشوری که تمام مردم آن رشوه خوارند حرکت این وزیر خیلی عجیب و خارق‌العاده بود . . . . «میرزا عیسی دوزن داشت که از یکی از زنانش که دختر میرزا محمد حسین وزیر بود سه پسر بوجود آمد که یکی از آنان میرزا ابوالقاسم قائم مقام میباشد . در مقدمه دیوان قائم مقام که چندی پیش چاپ شده است سال تولد او را ۱۱۹۳ نگاشته‌اند. از زمان کودکی و جوانی قائم مقام خبری در دست نیست و چنانچه خود در مقدمه «رساله عرضیه» نگاشته است عمر را بکسب دانش و تهذیب نفس گذرانده است. «ژنرال گاردان» فرانسوی که از طرف ناپلئون کبیر برای اصلاح ارتش ایران در زمان فتح‌علیشاه بتهران آمد در نامه‌ایکه بو وزیر خارجه فرانسه نگاشته است درباره قائم مقام چنین گفته:

«لازم است خاطر عالی را باین نکته جلب کنم که این جوان «قائم مقام» که اکنون بیش از بیست و چهار سال ندارد و نسبت پادشاه بصدقت خدمت میکند

بر اثر هنرهای عدیده و فضایل شخصی مورد ستایش و علاقه عموم فرانسویان و طرف اعتماد صدراعظم محسوب میشود و من شکی ندارم که او روزی بمقام یکی از رجال بزرگ ارتقاء خواهد یافت . . . . قائم مقام مانند پدر نیز مدتی سرپرست عباس میرزا نایب السلطنه گردید و او که در پرورش عباس میرزا سعی فراوانی نمود در تحکیم اساس سلطنت او هم سعی و مجاهدت فراوان مبذول داشت . قائم مقام در سال ۱۲۳۹ قمری که در تبریز بود او را برای عرض پاره‌ای توضیحات بپایتخت فرستادند و در اثر سعایت و نمایی حاسدان از کار معزول گردید و خود او در این باره چنین مینگارد:

«من پس از آنکه وارد تهران شدم آب خوش از گلویم پائین نرفت وظیفه مرا از خزانه دولت بردند. زمین‌های فراهان مرا گرفتند و مرا از توانگری بدروشی انداختند . ماه رمضان پیش آمد و هیچ يك از یاران تحفه‌ای برایم نفرستادند و چون فقر و فاقه شدت یافت در درب مسجد شاه حجره‌ای کرایه کردم و آنچه اثاث و لباس داشتم بردم ولی تاجران شیطان صفت که مرادمانده و گرسنه میدیدند و میدانستند که میخواهم حال خود را از مردم پنهان دارم هر چه داشتم بانازلترین بهاء غارت کردند تا بجدی که چیزی که يك درهم ارزش داشته باشد با من نماند جز آبرو که رونق بازاری نداشت .

از پروردگار مسئلت میکردم که مرا از این شهر و از این گدائی خلاصی بخشد تا آن که مانند موسی که از نزد فرعون بیرون آمد بدون هیچ یار و مددی با چشم اشکبار و دست تهی از آن صفا بیرون آمدم و نتوانستم پولی بدست آرم که بعمال دولت بدهم تا حقوق غصب شده را بدست آورم . . . . .»

قائم مقام پس از دریافت حکم معزولی به تبریز رفت و پس از آنکه مدت سه سال در سختی ورنج گذرانید در سال ۱۲۴۱ مجدداً به پیشکاری آذربایجان و وزارت نایب السلطنه عباس میرزا منصوب گردید. پس از غائله گریبایدوف ، عباس میرزا مورد فتح هرات گردید. عباس میرزا شهر هرات را در محاصره گرفت ولی چون از چندی پیش به بیماری سل مبتلا شده بود ، هنگامی که شهر هرات را در محاصره داشت مرضش شدت یافت و محمد میرزا فرزند ارشد خود

را بعمیت قائم مقام در اطراف هرات گذاشت و خودش بمشهد آمد و چون محمد میرزا وقائم مقام خبر شدت مرض او را شنیدند در دنبال او بمشهد آمدند ولی عباس میرزا آن دو را بهرات بازگردانید و محمد میرزا وقائم مقام در هرات بودند که عباس میرزا در شهر مشهد وفات یافت وقائم مقام از فوت عباس میرزا که دست پرورده او بود بسیار متألم و متأثر شد.

میگویند ، عباس میرزا هنگام بیماری در مشهد بقائم مقام گفته بود که از کمک به محمد میرزا در راه رسیدن او بسطنت کوتاهی نکنند وقائم مقام در جواب متذکر شده بود: من در عزم خود پایدارم ولی محمد میرزا را دل با من نیست..

عباس میرزا پس از شنیدن این سخن آن دورا بحرم حضرت رضا فرستاد تا هر دو سو گویند خورند که بیکدیگر خیانت نکنند و تیغ محمد میرزا بر قائم مقام حرام باشد . از این رو قائم مقام پس از فوت عباس میرزا همان طور که پیمان بسته بود بخدمت محمد میرزا کمر همت بر بست و برای تحکیم مقام ولیعهدی وی مساعی فراوان نمود و فتحعلیشاه را واداشت که باستناد قرارداد ترکمن جای محمد میرزا را بولیعهدی انتخاب کند... . قائم مقام با محمد میرزا هنوز در راه تهران بود که از جانب وقایع نگار نامه ای رسید که فتحعلیشاه محمد میرزا را بولیعهدی برگزیده است . قائم مقام و محمد میرزا در ماه صفر ۱۲۵۰ بتهران رسیدند و جشن بزرگی در باغ نگارستان برای ولیعهدی او برپا شد .

قائم مقام از تاریخ ۲۱ صفر سال مزبور بدنبال محمد میرزا بطرف تبریز حرکت کرد. پس از آنکه فتحعلیشاه در گذشت ظل السلطان عموی محمد میرزا بر تخت شاهی جلوس نمود و قائم مقام با سپاه آذربایجان محمد میرزا را بطرف تهران حرکت داد و در اثر لیاقت و کاردانی قائم مقام ظل السلطان تسلیم و محمد شاه در تهران بر تخت سلطنت بنشست و قائم مقام را صدارت اعظم داد. ولی قائم مقام وقتی که باین مقام رسید خزانه تهی، رعیت بی نوا، سپاه ناتوان و مملکت ویران بود. برای اصلاح این امور مردان کاردان و سلطان با اراده لازم بود که در دستگاه آن روز شامکت یافتند.

واظرفی محمد شاه هم که مردی ضعیف‌النفس، هوس‌ران و شهوتران بود نه تنها در پیشرفت کارها با او یاری نمی‌کرد بلکه بواسطه افراط در خوش گذرانی و عیاشی موجب فقر و بیچارگی دولت و ملت بود. از این رو قایم‌مقام بناچار در انجام امور، گستاخی را پیشه ساخت و هر جا که رای و فکر محمد شاه را خلاف مصالح ایران میدید بدون تأمل برخلاف آن فرمان میداد و اراده شاه را ناچیز می‌شمرد صاحب ناسخ التواریخ در این باره می‌نویسد: «قایم‌مقام تهور خود را بپایه‌ای رسانید و قوانینی وضع کرد که شاه خارج از آن رفتاری نکند و اعتبار معینی برای خرج دربار قرارداد که شاه زاید بر آن مصرف ننماید، چنانکه وقتی چنان افتاد که محمد شاه معادل بیست تومان زر بمردی باغبان عطا فرمود قایم‌مقام کس فرستاد و آن زر پس گرفت و بشاه پیام فرستاد که ما هر دو در خدمت دولت ایران خواجه تاشانیم مگر آنکه تو چاکر بزرگتری. ما از صد هزار تومان بیشتر نتوانیم ایثار خویش کرد، اگر خواهی مهمان‌داری مملکت ایران را خود میکن و هشتاد هزار تومان از این زرترا باشد و من با بیست هزار تومان کوچ‌دهم. اگر نه من مهمان‌دار شوم و تو با بیست هزار تومان قناعت فرمای...» محمد شاه که مردی ضعیف‌النفس بود از این تهور و گستاخی قائم‌مقام برنجید و جمعی از دشمنان او هم که با محمد شاه هم‌خو و معاشر بودند دست‌آویزی یافته و زبان بید گوئی و سعایت گشودند و شاه را در قتل او تحریک و تشویق کردند. باز صاحب ناسخ التواریخ در این باره می‌گوید:

«خاطر شاه بپاره‌ای جهات از قائم‌مقام رنجیده و در صدد قتل و دفع آن مرحوم برآمد و خیال خود را با حاج میرزا آقاسی و میرزا نصرالله صدرالممالک و محمد حسینخان زنکنه ایشیک آقاسی باشی و قاسم خان قونلر آقاسی باشی و الله وردی بیگ مهرداد و چند نفر دیگر از نزدیکان خود در میان نهاد و چون ایشانرا با خود هم خیال نمود سپس بقتل قایم‌مقام اقدام کرد...»

محمد شاه در ۱۴ صفر ۱۲۵۱ یعنی درست یکسال پس از جلوس خود بتخت شاهی قایم‌مقام را از باغ لاله‌زار بی‌باغ نگارستان احضار کرد. وقتی که قایم‌مقام بی‌باغ نگارستان رسید و از شاه پرسید گفتند او در اطاق سردراست.

قایم مقام بانجا رفت ولی کسی را نیافت و مستحفظان گفتند شاه باطاقهای پائینی تشریف برده و فرموده است منتظر او باشید تا شما را احضار کند.

قایم مقام مشغول نماز خواندن شد ولی پس از فراغت از نماز هم از شاه خبری نرسید و چون قایم مقام بیش از آنکه احضار شود قصد داشت که با میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی برای تسلیت بمنزل میرزا محمد فرزند میرزا احمد کاشانی برود به پیشخدمت‌ها گفت اگر شاه را فرمایشی نیست من باید بمنزل دوستی بروم و جمعی منتظر من هستند و خواست خارج شود اما نگاهبانان مانع شده و گفتند شاه کار لازمی دارد و فرموده است که از اینجا خارج نشوید تا شما را احضار کند قایم مقام گفت من خسته شده‌ام قدری در اینجا استراحت میکنم تا شاه تشریف فرما شوند و شال کمر خود را باز کرده در زیر سر گذاشت و جبهه خود را بر سر کشید و اندکی بخواب رفت و چون بیدار شد دوباره از شاه پرسید و خواست خارج شود ولی باز مستحفظان ممانعت کردند و گفتند شاه فرموده است از اینجا خارج نشوید. قایم مقام از روی شوخی گفت پس از اینقرار مادر اینجا محبوسیم و موکلان گفتند شاید چنین باشد. آنوقت قایم مقام متوجه شد که گرفتار است.

قایم مقام از شب ۲۴ تا شب ۲۹ صفر در بالاخانه سردر باغ نگارستان توقیف بود در همان شب اول قلمدان وی را بنام شاه گرفتند تا نتواند چیزی به محمد شاه بنویسد و پیمان روز نخست را در حرم حضرت رضا یاد آور شود. گویند بدیوار بالاخانه این بیت را که مطلع یکی ارقصائد او است نوشته بود :

روزگار است اینکه که عزت دهد که خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد .

قائم مقام را در شب آخر صفر بعنوان اینکه شاه او را احضار کرده از بالاخانه سردر بعمارت حوضخانه که در وسط باغ و سرسره در آن واقع بود (ظاهراً گلخانه فعلی دانشسرای عالی) بردند که او را از دالان حوضخانه که جای تاریکی بود عبور دهند درون حمام اسمعیل خان قراچه داغی سرهنگ

قراشخانه و میر غضب باشی با چند نفر میر غضب دیگر بر سر او ریخته و دستمال در گلویش انداخته خفه کردند تا خون و برا که محمد شاه در پیمان خویش ضمانت کرده بود نریخته باشند.

ولی حاجی سید آقا بزرگ متولی باشی حضرت عبدالعظیم که جسد قائم مقام را در موقع دفن دیده اظهار داشته بازوان او خون آلود بوده است .

در مقدمه دیوان قائم مقام نگاشته اند: مرحوم حاج سید آقا بزرگ متولی باشی حضرت عبدالعظیم گفته که در شب آخر صفر در خواب دیدم که کسی بمن گفت برخیز فرزندان ابوالقاسم می آید چون بیدار شدم دیدم اذان میگویند برای نماز برخاسته و بیرون آمدم شنیدم در صحن مطهر را میزنند چون هنوز کسی از خدمه بیدار نبود شخصا برای گشودن در رفتم دیدم چهار نفر غلام سوار از کشیک خانه شاهی و یک نفر صاحب منصب نمشی در کلمه پیچیده و بر روی قاطر بسته و آورده اند که امر شاه است اینرا دفن کنید من خواستم در صدد تهیه اسباب غسل و دفن و کفن بر آیم آنها اظهار داشتند که امر شاه است و مجال نیست هر طور هست فوری دفن نمایید لذا او را همانطور با لباس خود بدون غسل در جنب مقبره شیخ ابوالفتح رازی دفن نمودند. در موقعی که غلامان مشغول دفن بودند من از صاحب منصب پرسیدم این جسد از کیست؟ گفت از قائم مقام و بدین ترتیب ستاره درخشانی افول نمود .

